

بقیه از صفحه اول
 طبقه‌ها را رگر

و مرتد توده‌ای - اکثریتی و از جانب چپ نمایان و بیگانه کمونیست‌های مبتلا به این بیماری در زمینه "تئوری‌ساز" نمودن دنیا له‌روی طبقه‌ها رگر و انحراف از هدف مرکزی اش در انقلاب دموکراتیک میهن میا میباشند. انحرافات که منبت مشخصه و مشترکشان محدود نمودن طبقه‌ها را رگر به تعالیات های اعتمادی و اتحادیست های درون خویش و بازداشتن طبقه‌ها را رگر از پیشواشی سیاسی - عملی انقلاب دموکراتیک کشور ما و سپردن رهبری انقلاب به دیگر طبقات است. انحرافات که، علیرغم قیافه و شکل های بظا هر ما رگمیستی آن، فقط به یک نتیجه، واحدی برای انقلاب و طبقه‌ها را رگر می‌رسند؛ و آن عدم برقراری و برپائی حاکمیت همه‌جا نبه خلق است. حاکمیتی که در دست سوز روز انقلاب دموکراتیک میهن میا بوده و هست و فقط به رهبری طبقه‌ها را رگر می‌توانند میسر گردد و پس!

سوم بعلت ضعف و پراکندگی سیاسی و تشکیلاتی و نظامی طبقه‌ها رگرنسبت به دیگر طبقات مخالف رژیم خود که مکنونی و سوز اشتلابی از سوز و آزی ملی و خرده بورژوازی شهری به نمایندگی بنی صدر - رجوی، با توجه به سابقه تاریخی و نفوذ انحرافات در میان طبقه‌ها در هدایت کارگران به دنیا له‌روی سیاسی - عملی، کاملاً راه و زمینه برای حل شدن طبقه‌ها را رگر در دیگر طبقات میهن میا میباشند. این مهم بویژه در

شرایطیکه طبقه‌ها را رگر می‌بایستی برای قیام مسلح برانگیختند، شیب و سیج شده و با زمان باید، برای پیشروان طبقه‌ها و گروه‌های مارکسیستی - لنینیستی حائز کمال اهمیت میباشند. اهمیت که با توجه به ضعف و پراکندگی سیاسی و تشکیلاتی طبقه‌ها رگر توجه صد چندان می‌باید. آنهم در شرایطی که طبقه‌ها رگر تنها نیروی مخالف حکومت کنونی نبوده و طبقات کمبراد دور - فئودال و همچنین سوز و آزی ملی و خرده بورژوازی منتسب به آن چاره، حکومتی خوبش را در شکل سلطنت دیکتاتوری و یا "مشروطه" و یا در شکل جمهوری دموکراتیک اسلامی به صراحت مطرح نموده‌اند. البته تیر خورده طبقه‌ها را رگر به این دو چاره، حکومتی کیفیت متفرد است. است که در جاشی دیگر با سوز و آزی متخمس می‌شود. برررسی قیامی قیامی می‌شود.

در نتیجه هدف مبارزه خلق و کارگران، یعنی برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، در وسیع ترین ابعاد میبایستی تبلیغ شده و با مسائل سیاسی - اقتصادی روز مه‌جا معه، مساب تلفیق یابد. اینک طبقه‌ها را رگر در برقراری حاکمیت خلق و کامل کردن انقلاب دموکراتیک ملی کنونی میهن ما بلافاصله‌ها توان بوده و قادر به عملی کردن فوری آن نیستند، نباید هدفش از مبارزه کنونی، به سرنکونی اشتیاد و رژیم ولایت فقیه کنونی خلاصه شده و از تبلیغ و کوشش برای برقراری حاکمیت خلق و پدید آمدن راهنای عملی آن سرباززند. جدا نمودن سرنکونی اشتیاد و مبارزه برای دموکراسی از برقراری حاکمیت خلق و

و دو مرحله‌ای بر ظهور نمودن به قدرت سیاسی تحت عنوان "عملی نبودن" فوری آن انحرافی رویزبونیستی بوده و نمیتواند زمینه‌ها را پیشواشی سیاسی طبقه‌ها را رگر تربیت آن برای انجام چنین مهم حتی در آینه‌های نامعلوم شود. چنین تمایلی در صورت پیروزی حاکمیت های سیاسی نیم بند خلق نمیتواند از آن برای برقراری حاکمیت همه‌جا نبه خلق به رهبری طبقه‌ها را رگر سود جست، و بنا چا ر در هر لحظه از تکامل انقلاب، به دنبالچه این جناح یا آن جناح و این طبقه و آن طبقه تبدیل شده و هدف مهم انقلاب را فدای منافع لحظه‌ای و روز مه‌ها نمیشود. لنین در زمانیکه جناح بلشویکی سوسیال دموکراسی در انقلاب ۱۹۰۵ دارای نفوذ کمی در میان طبقه‌ها را رگر و سمراتب کمتر در میان دهقانان بوده و در حزب نیز در اقلیت بود، برقراری جمهوری دموکراتیک از لحاظ عملی امکان کاملاً ضعیفی را داشت، مسئله، یکی نبودن کسب آزادی یا کسب قدرت سیاسی از جانب خلق و طبقه‌ها را رگر و فدا نمودن منافع عمومی طبقه‌ها را رگر منافع آن‌ها را از قربانی نمودن مقابل منافع لحظه‌ای بر حذر داشته و میگفت:

"سوسیال دموکراسی به ما می‌آموزد که منافع عمومی طبقه‌ها را رگر را بخاطر منافع لحظه‌ای فراموش ننموده؛ اجازه ندهیم برخی از شرایط ویژه در هر دوره از مبارزه باعث فراموشی ما از هدف اساسی مبارزه در کلیت خود شود." ("مبارزه برای قدرت و...". جلد ۱۱ - ص ۲۲)

برقراری جمهوری دموکراتیک پیشنیادی لنین در انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ عملی نشد و در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ نیز

جمهوری به سبک سوز و آزی رویه و به رهبری آن، آنطور که منشیک‌ها تبلیغ می‌نمودند، عملی شد. ولی سال‌های مبارزه و کوشش برای کسب قدرت سیاسی برای خلق و آما مه‌سازی طبقه‌ها را رگر برای آن، علیرغم شکست‌های متعدد و لحظه‌ای، در شرایطی که سوز و آزی بالآخره نتوانی خویش را در حل مسائل جامعه روس نشان داد، باعث گردید که در عرض چند ماه طبقه‌ها را رگر و سمراتب به رهبری لنین بلشویک‌ها بتوانند پیشروای سیاسی انقلاب روسیه و آنهم انقلاب سوسیالیستی روس گردد!

دریک کلام برای طبقه‌ها را رگر و زدنک‌ها جهان بینی‌اش یعنی مارکسیسم - لنینیسم، مبارزه برای دموکراسی و راهنای ملی و تحقق شعار های اساسی انقلاب دموکراتیک ملی در عمر کنونی، یعنی زمین، آزادی و استقلال میبایستی در عین حال با مبارزه برای برقراری و برپائی حاکمیت خلق عجب شده و یکی کسودد. و برقراری چنین حاکمیتی در شرایط کنونی تکوین مبارزه، طبقه‌ها را رگر معه، ما از مجرای سرنکونی حاکمیت فدا خلقی فقیه میگذرد.

سرنکونی حاکمیت فدا خلقی فقیه، معروف به ولایت فقیه، در شرایط کنونی جامعه ما، مبرم ترین وظیفه دموکراتیک اقشار و طبقات خلقی و در رأس آنان طبقه‌ها را رگر میباشند، ولایت فقیه که بر مبنای تلفیق دین با حکومت به رهبری روحانیت استوار است، ولایتی است ارتجاعی و قرون وسطایی که از سنن و فرهنگ فئودالی و ما قبل سرما به داری در جامعه ما نشئت میگیرد. این چاره حکومتی در شرایط معینی از مبارزه طبقه‌ها را رگر معه، ما از جانب بخشی از خرده بورژوازی سنتی یعنی جناح روحانی آن، در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ مطرح گردید.

بقیه در صفحه ۳

شبهه از صفحه دوم
 طبقه کارگر

شرایطیکه از یکطرف در برگیرنده شکست سیاسی نیروهای ملی گرا و همچنین نیروهای منتسب به طبقه کارگر در قالب جنبه ملی و نهضت آزادی و همچنین حزب توده در رهبری خلق و از طرف دیگر حرکت خرده بورژوازی سنتی ایران برای مبارزه با دیکتاتوری رژیم شاه و روی آوردن بسبب روشنفکران خویش یعنی جناحی از روحانیت بود. جناحی که خود تا روحانیت بزرگ مراجع تقلید سلطنت صاحبان آنها تا رژیم پهلوی در تعارض بود. در نتیجه جاره حکومتی "ولایت فقیه" در مدیت با سلطنت پهلوی و وابستگی آن به امپریالیسم با مرزبندی با ملی گرائی و مردم گرایی نیمه بیگانه طبقه کارگر و تجویز تلفیق دین با حکومت ارائه گردید. با پیروزی تیسار بهمن ماه ۱۳۵۷ به رهبری جناح روحانی خرده بورژوازی سنتی، این جاره حکومتی به تدوین مورد استفاده اقطاع و طبقات بورژوازی - فئودال جامعه، که سبزه در حزب جمهوری اسلامی لاندن نموده اند، مزارکوند و سبب عطفی بخودگرفتن بسبب جماعتی بر علیه انقلاب دموکراتیک ما، بر علیه آزادی های سیاسی و احداثی و مال اخرد بر علیه برپایی ولایت مردم سبب کردید. در همین شرایطی جادائی دین از حکومت برتوانوا محاسب امتیازات حرفه ای مذهبی که از خواست های مهم انقلاب دموکراتیک است، تبدیل شد.

دموکراتیک ملت ما گردیده است. در انقلابات دموکراتیک عصر کنونی به رهبری طبقه کارگر، تفکیک دین از حکومت، که یکی از خواست های مهم دموکراتیک خلق های در بند است، بطور کامل و به آسانی صورت گرفت. انقلابات دموکراتیک در دوران کلاسیک و همچنین در عصر کنونی در مستعمرات و نو مستعمرات به رهبری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری منتسب به آن، توانست بطور نسبی و اما با این خواست مهم مردم را بر آورده کند. هر چند که بورژوازی و خرده بورژوازی شهری برای جلوگیری از رشد و گسترش مبارزه طبقه کارگر و رگرویا جلوگیری از پیشواشی سیاسی انقلاب دموکراتیک در عصر کنونی، جوانی از تلفیق دین با حکومت را در برخی از کشورها نگاه میدارند. ولی در کشور ما کذا انقلاب دموکراتیک ملی جاری در جامعه و قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ به رهبری جناح روحانی خرده بورژوازی سنتی صورت پذیرفته، مسئله جدائی دین از حکومت بعنوان یکی از خواست های مهم و اساسی خلق، نه تنها عملی نگردید، بلکه برعکس حکومتی که بر مبنای دین و به رهبری روحانیت می باشد، برپا گردید. حکومتی که البته در ضمن خویش، حکومتی است سیاسی با ماهیت بورژوازی - فئودالی که در تضاد کنونی بر استیلا فئو فقیه و ولایت آن استوار است. در نتیجه، در شرایط خارج از ادما انقلاب دموکراتیک کشور ما، جدائی دین از حکومت تبدیل به یکی از اساسی ترین خواست های دموکراتیک مردم ما و در پیشا بیش آن طبقه کارگر کشد است. تنها طبقه کارگر بتواند با سرقت سراری خاکست خلق، جدائی کامل دین از حکومت را برقرار سازد. بورژوازی ملی و خرده بورژوازی مستبد آن نتواند جدائی کامل نیابد و سبب گرائی نمودن جمهوری اسلامی

یا جمهوری. دموکراتیک اسلامی، خود ما هدی برای مدعا است. چه طیفه کارگر که چشم انداز سوسیالیسم را مدنظر دارد، بیشتر از بورژوازی خواهان کامل نمودن یک انقلاب دموکراتیک تمام عیار است تا بتواند خود و ترو آسان تر بسبب سوسیالیسم گذر کند. خلاصه کنیم، در شرایط کنونی ادامه و تکوین انقلاب دموکراتیک ملی کشور ما بسبب سرکوتی حکومت مستبد و مشروعیت بورژوازی - فئودال کنونی گره خورده و قیام مسلح خلق و در راه آن طبقه کارگر و بیخروان آن بمنظور سرکوتی ولایت فقیه و برقراری ولایت خلق در دستور روز قرار گرفته است. تحقق خواست های اساسی مردم ما، یعنی تامین حقوق دموکراتیک طبقه کارگر، حل مسئله دهقانی، حل مسئله وابستگی و تامین رفاه ملی، حل مسئله زنان، حل مسئله ملیت ها و حقوق خلق ها و ... بالاخره جدائی دین از حکومت بعنوان خواست میرم کنونی نه فقط منوط به سرکوتی ولایت فقیه کنونی است، بلکه در همین حال و همزمان منوط بسبب برقراری حاکمیت خلق، یعنی برقراری جمهوری دموکراتیک خلق است. البته در عصر کنونی یعنی امپریالیسم و انقلابات با ت پروتئری، کامل نمودن انقلاب دموکراتیک و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق است. امپریالیسم و انقلابات با ت پروتئری، کامل نمودن انقلاب دموکراتیک و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق است.

دموکراتیک را، که در عصر کنونی در عین حال جنبه ضد امپریالیستی نیز یافته، برای آن رهبری نمیکند تا هر آن چه سوز و آزی ملی سلطنت ضعف تاریخی و اجتماعی خویش قادر به انجام آن نیست، بیابان رسانند. طبقه کارگر برای آن انقلاب دموکراتیک را رهبری کرده و بسبب کامل نمودن قطعی آن هلاکتند است تا بتواند سرکوتی را بشکند و سوسیالیسم گذر نموده و شرایطی برای انقلاب سوسیالیستی را بنادرک ببیند. قیام مسلح طبقه کارگر و پیشروان آن با هدف فوری برقراری حاکمیت خلق بر علیه حاکمیت فقیه بمنظور کذا به سوسیالیسم و دور نمایی انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفته است. ولی طبقه کارگر، بعنوان طبقه پیشرو و بنیانده انقلاب دموکراتیک ملی کشور ما، برای پیروزی کامل در مبارزه برای محو کامل رژیم مستبد نهاییت گوش خود را بکار نخواهد بست. برای طبقه کارگر کسب دموکراسی بمعنای برقراری حاکمیت خلق، و در شکل حکومتی اش جمهوری دموکراتیک خلق نام دارد. اگر طبقه کارگر در سرنگونی رژیم کنونی بطور کامل موفق نشود، مسلما از در هم پاشیدگی نسبی کنونی و برقراری حکومت های بینابینی متوقی بمنظور رسیدن به حاکمیت همه جانبه خلق استفاده خواهد کرد و ملی استفاده از هدف خویش تر، رسانده و آنرا تبلیغ نخواهد کرد.

0 0 0 0 0
 0 0 0 0 0
 0 0 0 0
 0 0 0

ولایت فقیه و شبهه از صفحه ۵

و سبب نشان است و درست در همین رابطه است که نمایی دامنه های انقلابی تری و ضد امپریالیستی از ای جمهوری اسلامی بساد خواهد بشود! حرجی و رنج حضور در صحنه دیپلماتی بین المللی دولت جمهوری اسلامی را به لکدر اسپای اجتماعی و ادار کرده است و ما تا بلند که جگو شیم که حرات با این مبارزه متین الملشی جردنهای شتهای ذوا بر قدرت جها سخوار را برای بسطیدن کشور - های تحت ستم جها را حرکت میکند!

بفیه از صفحه اول
 ولایت لقیسه و.....

مترقی و ارتجایی) حاضر نشود نقیبا با اثباتا جوابی بدادن داده
 یا حداقل اظهار نظری نماید (مثل طرح جبهه اسلامی قدمیه -
 نسبتی) چه باک! اسلام با بدعا در شود! و با زاگرطراحان این
 راهل های سدیح! از حل پیش با افتاده ترین مسائل داخلی
 مملکت تا جزمانده اند و جز با زور سر نیزه قاربه پیشبرد هیچ امری
 در داخل کشور خود نیستند، چه میباید دارد؟ از این گونه شایعات
 با بدگفت و با بددرک کرد که جمهوری اسلامی همه "محاسبات" را
 بهم زده و دست حکومت میدی امین مغرور را نیز از پشت بسته است!
 آنچه که ما قصد داریم در این مجال بدان بپردازیم مسروری
 کوتاه بر طرح جمهوری اسلامی در قبال افغانستان است که اخیرا
 مطرح شده است و جای شاک نیست که ما هم مانند طرفهای درگیر
 درم جرای افغانستان آزرانیده بگیریم.

"طرح" جمهوری اسلامی در ارتباط با افغانستان بر ۲ اصل
 استوار است: "خروج بی قید و شرط شوروی از خاک افغانستان"،
 و "حق حاکمیت مردم برای تعیین سرنوشت سیاسی خود در آن کشور"
 (نقل از متن کامل طرح در کیهان ۲۵/۸/۶۰). مردم مستشاران
 جمهوری اسلامی میگویند که تاکنون طرحهای زیادی در مسرورد
 افغانستان مطرح شده اند که "اولا آنچه در آنها مطرح نیسوده
 اراده ملت مستضعف و سها خاسته افغانستان برای حاکمیت سر
 سرنوشت سیاسی اجتماعی خود بوده است" (هما نجا). همینجا با بد
 گفت که این دو اصل اساسی هیچکدام اصول بدیعی نیستند. هم
 روس ها و هم آمریکا شی ها هر دو در حرف با این اصول موافقتند.
 اینجاده عوا بر سر اینست که مقصود از مردم افغانستان چیست، برای
 شوروی سوسیال امپریالیست دولت ارتجایی سیرک کار مسئول
 نماینده مردم افغانستان است و آمریکا شی ها میگویند که امثال
 ظاهرشاه و فئودالهای افغانی وابسته به پاکستان و آمریکا سسا
 نماینده مردم افغانند. حال آنکه هر دو این ادعاها دروغ و
 فریب است و حاکمیت هیچیک از این دو دسته حاکمیت مردم نیست.
 اما با بدید که جمهوری اسلامی در مورد احترام به حاکمیت مردم
 افغانستان و "اراده" این ملت تا چه حد واقفانه و تقریبی
 واقعیت است.

جواب بداین نکته را جمهوری اسلامی در بند ۴ و ۵ بخش
 "راه حل" طرح مزبور روشن میکند: "راه حل ۴۰۰ - تشکیل یک
 شورای ۳۰ نفره اسلامی متشکل از روحانیت مبارز و متعهد جهان
 اسلام و ۵ - گزینش و تشکیل یک شورای موسس به انتخاب شورای
 اول از روحانیون و خبرگان نا وابسته افغانستان ... (هما نجا،
 تاکید از ما است) که این "شورای موسس" بر طبق "طرح" یک
 شورای فرماندهی نظامی (برای ارتش و نیروهای رزمنده) و
 یک "شورای انقلابی" برای اداره امور اجرایی را تشکیل داده و
 بر آنها و همچنین بر انتخابات سراسری برای مجلس موسسان
 نظارت کرده در ضمن وظیفه قانون گذاری در دوره انتقالی را
 بر عهده میگیرد.

همین جا یک نکته روشن میشود، این "شورای موسس"
 خبرگان و روحانیون نا وابسته افغان خودگاره ای نیست.
 اصل کاری همان "شورای ۳۰ نفری اسلامی متشکل از روحانیون

مبارز و متعهد جهان اسلام" است. در متن طرح اشاره ای به اینکه
 چه کسی قرار است این شور را تشکیل دهد نشده ولی در بند اراد
 حل آمده است: "۱ - تشکیل یک نیروی حافظ صلح از نیروهای
 پاکستان، ایران و یک کشور اسلامی دیگر که مخالفت روشن خود را
 در مبارزه با استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا و صهیونیسم
 نشان داده باشد". بدین ترتیب می توان حدس زد! (دقت
 کنید که نویسنده طرح چه برنامه "مویح" و "روشنی" را ارائه
 فرموده است!) که آن ۳۰ روحانی را نیز این سه کشور یعنی
 پاکستان و ایران و طرف سوم تعیین خواهند نمود. بهر حال چه
 این حدس درست باشد و چه غلط به یک نکته میتوان پی برد و آن
 اینکه ۳۰ نفر را "جهان اسلام" و نه مردم افغانستان تعیین
 میکنند و این ۳۰ نفر نقشی را بازی خواهند کرد که ضمنی در
 انقلاب ایران بازی کرد: انتخاب شورای انقلاب، و عده برای
 تشکیل مجلس موسسان (زمن زیر آن و عده و انتخاب مجلس
 خبرگان) و عده برای انتخابات آزاد (هما منظور که در ایران
 شاهدونا نظرش بودیم!).

سؤال این است که اصلا این ۳۰ نفر روحانی چگونه
 هستند که بیا بندگان برای مردم افغانستان حکومت موقت تشکیل
 بدهند؟ کجا رفت "اراده" ملت مستضعف و سها خاسته افغانستان
 که گویا قرار بود سرنوشت خود حاکم باشد؟ حاکمیت مردم سر
 سرنوشت خود اصل اساسی و تعریف دمکراسی است، طرح جمهوری
 اسلامی ما سنده خود این جمهوری آنچه ان گمان که ایران کنونی گواهی
 میدهد قویا ضد دمکراتیک بوده و سرنوشت مردم افغانستان را به
 ۳۰ روحانی خیره می سپارد که بجای آنان و برای آنان تصمیم
 گیری کنند. انتظار می رود هم جز این سیرت چرا که بقول شاعر:

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
 از این مسئله که بگذریم ببینیم که طرح جمهوری اسلامی
 برای افغانستان آیا فدا مبریا لیستی است؟ ظاهرا قضیه بر سر
 اخراج شوروی از افغانستان است و با زلفا هرقضیه عبارت است
 از روی کار آوردن یک دولت ضد آمریکایی در افغانستان. اما
 اینها همه ظاهرا جرات. قرار بر این است که پاکستان و ایران
 و کشور سومی که تا نونا از متحدین شوروی در جهان عرب است
 جایگزین نیروهای شوروی بشوند و شوال متطقی این است که
 این نیروها چکاره هستند و چه مجوزی قرار است مطابق بند ۴
 راه حل جایگزین نیروهای شوروی بشوند. اشغال افغانستان
 توسط شوروی "ملحد" بد است، ولی اشغال افغانستان توسط
 پاکستان اسلامی و ایران اسلامی و کشور اسلامی سوم خوب؟
 جل الخسابق!

البته مقامات جمهوری اسلامی "جواب" را داده اند در طرح
 آمده است که "ما همواره با بین المللی کردن مسئله افغانستان
 مخالف بوده ایم ۲۰۰ توجه در افغانستان میگذرد مسئله ای مربوط
 به جهان اسلام است ... (هما نجا) تاکید از ما است). ما بین ترتیب
 گویا با حضور پاکستان و ایران و طرف دیگر، مسئله دیپلماتیک
 بین المللی نمی شود! اسلام آمریکا شی پاکستان و اسلام روسی
 طرف دیگر و اسلام هم شرقی و هم غربی ایران قرار است ملت افغان
 را آزاد کند و آنان را از دخالت خارجی نجات دهد. دستکم از این
 بحث این نتیجه عاید میشود که با این منطق ما دیگر کاری بکاز
 السالواد که مربوط به جهان مسیح است نخواهیم داشت و بسا
 دعوی و بشنام و کما مروج همچون مربوط به جهان الحاد است
 کاری نداریم و با دعوی چین و هند ما از آنجا که مربوط به "جهان
 بودا" است فعلا کاری نداریم. اما در مورد افغانستان
 آمده ایم تا زیر لوای اسلام یک طرح هم شرقی بقیه در صفحه

و هم غریبی را برای ندیده گرفتن اراده ملت افغانستان اراده دهم. دست مربراد آقای موسوی!

آیا با مشاهده این طرح کسی محق نخواهد بود که در شعور و عقل و تعادل روانی نویسنده یا نویسندگان آن شک کند؟ و آیا چنین طرحی را با جدی گرفت؟ بگذریم.

در جای دیگر آمده است که: "اروژ آمریکا جنایتکار حضور نظامی و سیاسی خود را در افغانستان و خلیج فارس و کشورهای اسلامی منطقه با حضور نیروهای ارتش شرح شوروی در افغانستان توجیه میکنند و در اقدام غیرقانونی و زورمدارانه خود مداخله، سلطه آمریکا در منطقه و گسترش نفوذ آن است... مای برسم آیا شما سیردن بخششی از "قبیومت" مردم افغانستان به رژیم آمریکا باستان حضور غیر مستقیم آمریکا را نه در منطقه بلکه در خود افغانستان توجیه نکرده اید؟ از این گذشته این درست است که آمریکا حضور خود را در منطقه با حضور شوروی در افغانستان توجیه میکند، ولی آیا اشکال اشغال افغانستان صرفاً در "تراهم آوردن" توجیه برای آمریکا است؟ اگر این اقدام زورمدارانه "معنی اشغال نظامی نبود و ما توجیه حضور آمریکا بواسطه آن در دهن شما بوجوهی شما آمد، روابط افغانستان و شوروی عاری از اشکال میشد. این بحث درست مانند آن است که بگوئیم آمریکا کاری بکار مردم ترکیه ندارد چون آنجا را اشغال نظامی نکرده است. آیا این تفسیر منصفانه اندیا خود را تفسیری زده اند که اشغال نظامی توزیلاتی قوی است ولی قوز اول همان دست نشانده بودن حکومت افغانستان توسط ارتقذرت امرتالیستی شوروی است. شوروی حتی اگر افغانستان را اشغال نمی کرد هم ما محکوم بودیم چرا که قبیل از آنهم توسط عمال خود و تلیر غم مخالفت منسردم افغانستان به غارت و چپاول منابع طبیعی آن ما مستغان برداخته کیسه خود را بر می کرد. همانطور که آمریکا در ترکیه و در جاهای دیگر می کند. اشغال نظامی هم دقیقاً برای حفظ همان سلطه قبلی است. آیا مقامات جمهوری اسلامی این روزها کسه به "صراحت" و "قاطعیت" خود فخر می فروشند توان آن را ندارند که این جا هم صراحت به خرج داده، روشن کنند که آیا شوروی را دشمن مندا ننند و یا تنها آفرادوستی خطا کاران رزیابی میکنند؟ در آخرین بخش "طرح" آمده است: "مذاکره در مورد طرح فوری منو اندیا پذیرش اصول دیگانه و چپا ز خوب کلی طرح از سوی شوروی بین پاکستان و ایران و تمانا بندیگن با همدان ایضاً شروع شود و در مورد جزئیات آن توافق بعمل آید".

آنجا از این جمله غریب آید این است که پیش شرط حرکت در جهت اجرای طرح، پذیرش چپا ر خوب کلی آن از سوی شوروی است. و در صورت چنین پذیرشی ایران با پاکستان و سجا هدیس افغانستان وارد مذاکره میشوند تا در مورد جزئیات طرح توافق حاصل گردد.

در حال حاضر آنچه که به "مجاذین افغانی" معروف هستند و همچنین پاکستان هر دو عمدتاً بک پای برگیری هستند که طرب در کشور شوروی و حکومت دست نشانده است. نتحنا ضح "طرح"

جمهوری اسلامی ایران بعنوان مباحثی میان اسند و طرف وارد عمل میشود در ضمن از هر دو طرف انتظار دارد که نقش او را در اد حل نهائی به رسمیت بشناسند.

این موضوع در طرح شورای ۳۰ نفره روحانیت جهان اسلام هم مورد بحثی میکند. در آن تورا (آنطور که حدس زده میشود) ۱۰ روحانی پاکستان با اعمال نفوذ خود انتخاب میکنند و تکلیفشان از قبل روشن است. کشور اسلامی ضد آمریکا می سوم هم با مشخما می که مطابق "طرح" باید در ایا شد خارج از لیبسی و سوریه و الجزایر برسد به درجات گوناگون از مرز متخمسیدان بین المللی شوروی هستند نخواهد بود، و بنا بر این "مزه دهان" آن روحانیونی که اینان را انتخاب کنند هم روشن است و دست آخر ایران میماند که عملاً ۱۰ نماینده، او در شورای سی نفره حرف آخر را خواهند زد!

بدین ترتیب در حال حاضر با توجه به نکات فوق الذکر میتوان این ارزیابی عمومی را از نیت طراحان "طرح جمهوری اسلامی" نمود:

- مسئله طراحان ایداً "اراده ملت افغانستان" و "حق حاکمیت آنها" و چیزهایی از این قبیل نیست، غرض برقراری حاکمیت فده مکرانیک "ولایت فقیه" در افغانستان است زاین حکومت خیالی در طرح به روشنی نانی اراده، ملت افغانستان میباشد.

- طرح فعلی نه تنها "ند شرقی و نه غربی" نیست بلکه مابلا بمت نشان دادن در مقابل شوروی، دشمن عمده، منسردم افغانستان، میخواهد از پشتیبانی این ابرقدرت برخوردار شود. در ضمن دوران متطق نیست اگر ادعا شود که طرح فعلی با بد رسمیت شناختن حق پاکستان و فقیهای مربوطه راه را برای حضور فعال آمریکا در سرشوش مردم افغانستان باز میکند. بطور کلی از آنجا که طرح جمهوری اسلامی ضد امپریالیست ترین نیرو یعنی اراده مردم افغانستان را نادیده میگیرد طبیعتاً در مقابل ابرقدرتها و از جمله شیطان بزرگ ترمش بکار میبرد.

- آنچه طراحان در پی آنند فعال کردن ایران در عرصه دیپلماتی منطقه و کسب حیثیت و آبرو در صورت امکان نفوذ و سرگردگی در میان کشورها و ملل منطقه است. به عبارت دیگر هدف اصلی طراحان حل مسئله افغانستان نیست بلکه مسئله افغانستان بهانه ای است برای حرکت در جهت هدف فوق الذکر. نمونه دیگری از همین مضمون را ما قبلاً در باره "طرح جبهه اسلامی صدھیونستی" در رابطه با مسئله فلسطین توضیح داده ایم. آنچه در این رابطه قابل ذکر است این است که با بین حرکت دقیقاً با حرکت تمامی حکومت های بحران زده خدمت زده می که در عین مبارزه ضد استعماری دارند منطبق است. اینچنین حکومت ها قصد دارند فعال شدن در عرصه دیپلماتی خارجی ذهن ملت خود را از مثال داخلی منجر کرده و با کسب اعتبار در خارج برای حکومت شکست خورده و اعدام خود در داخل مشروعیت دست و پا کنند. حرکت فعلی حکومت "جمهوری" ولایت تشیه در ایران حرکت حکومت نمیری پرسودان را در سالهای اولیه حکومت و حرکت حکومت یمنی های سوریه و عراق را بدین مشا در میسازد.

کلام آخر اینکه هر طرح از آنجا که کوچکترین محلی برای اراده مردم افغانستان در نظر نگرفته است، از هم اکنون در ارتباط با مسئله افغانستان محکوم به شکست است. آنچه که این طرح به آن رسید است بشمیلی ابرقدرت یا بطور مستقیم با نظر غیر منسجم و از طریق عمال

بقیه از صفحه ۸
 یادداشت‌های درباره
 ولایت فقیه

مبارزه خودبا رژیم دیکتاتور آریا مهری ادامه میدهد، از جمله در همین دوران است که خمینی در رساله ولایت فقیه (حکومت اسلامی) اندیشه‌های خود را درباره مسئله حکومت ما بیان داده و برای اولین بار به روشنی ضرورت حکومت روحانیون را بجای سلطنت درجا معه ما مطرح می‌سازد. کتاب ولایت فقیه در حقیقت همان بحث‌هایی است که زهرینای ایدئولوژیکی حرکت خمینی را در جریان نهضت ۱۵ خرداد تشکیل میداد، اما در اینجساری مسئله را عمیقتر مطرح نموده و به روشنی بر علیه سلطنت اسلام موضع نموده است.

بحران اقتصادی و سیاسی سالهای آخر رژیم محمد رضا شاه که به بحران انقلابی سالهای ۵۷ - ۵۶ انجامید، موضوعی است که بحث درباره علل زهرینای و همچنین شرایط داخلی و خارجی که این انقلاب در محدوده آن شکل گرفت در حوصله این مقاله نیست. ما در مقالات دیگر با رها این مسئله را مورد بحث قرار داده ایم. اما یک چیز در رابطه با بحث کنونی گفتنی است و آن اینکه با زبنا طرغینیت و دنیا له روی وضع تاریخی جریانات بیرونتری و حتی بورژوازی ملی در محنه مبارزه طبقاتی، رهبری انقلاب بدست خمینی افتاد. خمینی در حقیقت با زهم در همان موضع خرده بورژوازی سنتی که به آن اشاره شد موفق شد تا از یکو نهضت را در کسب پیروزی نسبی یعنی برکنندن بساط سلطنت رهبری شما پیدا و از سوی دیگر مبرخود یعنی ولایت فقیه و حکومت اسلامی را بر این نهضت بگوید. این واقعیت که خود محمول موقعیت بنفرض عقب افتاده اقتصاد دو جا معه، ایران در دوران سلطنت پهلوی بوده است، خود نظفه و قایع بعدی و رسیدن سرانجام نهضت شکوهمند انقلاب فدلطنتی به موقعیت کنونی است که ما در ادامه این یادداشت‌ها به آن خواهیم پرداخت.

نگاشتنی کوتا و کویسا
 بقیه از صفحه اول

۴ - جهایشان هنوز بر سر کار نشیا مده با کمک ۱۵ نفر دیگر از نمایندگان مجلس (قبل از وزارت ایشان وکیل مجلس بوده - اند) لایحه ای در زمینه "حل مسئله ارضی - دهقانی ارائه داده - اند. از جمله نکات جالب توجه در لایحه ایشان که در ضمن مما حبسه اخیر خویش به صراحت نیز بیان نمودند، برسمیت شناختن سیستم استثنای قرون وسطی "مزارعه" در طرح ارضی شان میباشد. چه قبول ایشان چنین سیستمی از "مسلمات فقه شیعه" (اطلاعات ۱۳ آبان) بوده و در نتیجه ادامه آن از تکالیف شرعی برای دهقانان میهن ما میباشد. سیستم استثنای مزارعه که قرون متعادی برگزیده دهقانان ما سنگینی مینمود حتی در لایحه پیشنهادی وزارت کشاورزی نیز در ظا هر حذف گردیده است. ولی ایشان به صراحت آن را تجویز کرده اند. در نتیجه آن کس که قرار است به کار رگران باج ندهد، باید آوری میکند که به دهقانان نیز باج نخواهد داد و دهقانان سپین ما سپیستی بیمان سیستم قرون وسطی مزارعه نمیتوان سنگ تکلیف شرعی قانع شوند! ولی جواب طبقه کارگران ایران آنست که این طبقه با کمک دهقانان ایشان و حکومت مستبد و مشرور و گرس کنونی را سرنگون کرده و حقوق دمکراتیک خویش و زمین بسزای دهقانان را به دست خواهند آورد. ایشان هنوز بر نامه کارگرمی خویش را ارائه نداده اند، ولی از آنجا که بر نامه دهقانی خویش را ارائه نموده اند ما در شماره آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

در مبارزه بر علیه تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی، در مبارزه بر علیه طرح رفتارندوم "انقلاب سفید" و در مبارزه بر علیه کابینتولانیون همین اندیشه و شیوه برخورد به روشنی دیده میشود. در اینکه این اندیشه یک اندیشه قرون وسطای است تردیدی نیست، اما اشتباه است اگر تصور شود که این مبارزه یک مبارزه قرون وسطای بر علیه رشد و ترقی درجا معه ما بوده است. حقیقت اینست که این موضعگیری در حقیقت انعکاس ظنیسان خرده بورژوازی سنتی جامعه ما بر علیه رشد سرمایه داری وابسته و حکومت دیکتاتور بوده است و از این لحاظ با مضمون مبارزه مردم ایران که بدور محور تصادد معده با حکومت وابسته به امپریالیسم شکل گرفته بود، در پیوند بوده است و بنا بر این بطور عینی در نتیجه ترقی درجا معه قرار داشته است. این روشن است که اندیشه خرده بورژوازی آنهم جناح سنتی آن طبیعتا در برخورد به رشد سرمایه داری روی به گذشته داشته و از این نظیر دارای جنبه های ارتجاعی نیز هست و این مقوله را ما رکن در آثار خود به روشنی توضیح داده است. اما آنچه که در این رابطه مهم است مورد توجه قرار گیرد، خصلت فدا مبریا لیبیتی این حرکت درجا معه ما بوده است که آن را با حکومت ارتجاعی وابسته به امپریالیسم درجا معه رود در روبرو قرار میداده است. همین خصلت از آنجا که در ارتباط با تصاددهای اساسی و عمده جامعه ما در مقابل ستره رشد و ترقی جامعه ما میگردان میگردانست به این حرکت بشمولی مبرنی میداده است. از سوی دیگر خصلت و امپرای اندیشه خرده بورژوازی از جمله در شکل تصریح شده آن توسط خمینی تا آنجا که سخا و هد در رهبری نهضت قرار گیرد طبیعتا جنبش را در پاشکونی به مسائل پیش یا پیش درجهان معا صراعا جز کرده و مبارزه را به شکست میکشاند. شکست جنبش ۱۵ خرداد که منجر به تبعید آیت اله خمینی شد در حقیقت شکست این اندیشه در رهبری نهضت بود. در آن دوران اگر در جنبش مردم ما نیروهای طبقه نسبی بیولنار یا حتی بورژوازی ملی در محنه مبارزه با اندیشه های خود به میدان می آمدند و این شکست را جمع بندی میکردند و روشند آینده، مبارزه در میهن ما به یقین به گونه دیگری رقم زده میشد. اما زیکسوجریان رویزیونیسم که در ایران بر سر تر رفیر میسم تاریخی حزب نود در شد کرد نیروهای جنبش کارگری را هم از بین نهضت و هم از جمع بندی آن دور میکرد و از سوی دیگر نتوانستی بورژوازی ملی ضعیف ایران از پیگیری مبارزه باعث شد که در میهن ما جمع بندی از ۱۵ خرداد از این زاویه نیز به معنای واقعی کلمه صورت نگیرد. نابودننها جریانی که از ۱۵ خرداد جمع بندی کرد آن جریان روشنفکران و انقلابیون جوانی بود که با جمع بندی از این مبارزه جنبش نوین انقلابی ایران و جنبش نویسن گونیمنی ایران را در رابطه با آن تشکیل دادند. متاسفانه این جنبش خود به دلایل گوناگون جهانی و داخلی بطور عمده گریستار انحراف بشی خرده بورژوازی چریکی و "مبارزه" سفحانه جدا از سوده شد و نتوانست در محنه مبارزه توده ای جامعه ما تا شیر نسین کننده جای گذارد. در این سالها خمینی در ترکیه و در محب بمثابه جزئی ارنیروهای مخالف حکومت با شدت و ضعف به

یادداشت‌هایی درباره ولایت فقیه

هر روزها را اصلی حکومتیان از طریق سلندگوه‌سای مختلفشان در کوش خلق ملین می افکند: "مرگ برضولایت فقیه". دیکر نیاید در دیدادنت که ولایت فقیه امروز شکل اصلی دیکتاتوری حاکم بر ایران است. حتی مبارزه میان جریان‌های مختلف حکومتی نیز بیسی از بیسی نشان میدهد که "ولایت فقیه" شکل اساسی وحدت درون حکومت را در ایران تشکیل میدهد.

ما قبلاً گفته ایم و امروز هم در هر تجربه زندگی به روشنی آشکار است که حکومتگران به هر مسئله‌ای از جمله جنگ و مشکلات اقتصادی و مسئله سرکوب نیروهای انقلابی و غیره از زاویه ولایت فقیه و "مرگ برضولایت فقیه" نگاه میکنند. بنا بر این سن برای چنین مردم ایران و نیروهای انقلابی لازم است که جایگزین ولایت فقیه که در جامعه کنونی جای سلطنت را گرفته است تشخیص دهند. این پدیده را بشناسند و شنا سازند و مبارزه برای سرنگون ساختن حکومت را در راستای درستش که با شناسایی دقیق این پدیده ملازم است به پیش برند.

برای شناخت پدیده ولایت فقیه با بدان هرگونه تحلیلی سرسری و از روی احساس و عطف که تنها این پدیده را با مظاهر سرسری امروزین در نظر میگیرد، بهره‌زیر کرد. ولایت فقیه در ایران و در مبارزات این مردم بدلائیل محینی مطرح شده است و در پی یک انقلاب در میهن ما به شکل حکومت درآمده است و امروزه نیز سبب اصلی راندن کامل آزاد و مستقل جامعه ما است. این پدیده را باید در این روند مورد بررسی قرار داد.

موضوع ولایت فقیه و مقولات مربوط به حکومت در اسلام و تطبیق سابقه هزار ساله دارد. این مسئله در زمانهای مختلف توسط اندیشمندان طبقات ارتجاعی و همچنین ترقیخواه جامعه مورد بحث بوده است و در حقیقت با بدقت که جای خود را به مثابه یکی از اشکال اندیشه سیاسی قرون وسطانی در جامعه ما و در تمام جوامع اسلامی داشته است. اما جلوگیری از طولانی شدن کلام در این مقاله مختصراً ما را بر آن میداند که بررسی این مسئله در آن سده تاریخی در گذریم و بحث خود را در رابطه با ولایت فقیه در نظرات آنتالده‌خیمینی یعنی آن شکلی که امروز دستکم ظاهر آنکل پذیرفته شده، حاکمین کنونی است. بدینش بریم. این نسسوع بر خورده مسئله را بین نظریه که بر مبنای مبارزه و تحولات زندگی اجتماعی معاصر ایران استوار است طبیعتاً مستند نبوده و می تواند تفسیر دقیقتری از این مقوله را بدست دهد.

مقوله ولایت فقیه به مفهوم کنونی آن در جامعه ما یعنی حکومت "جمهوری" اسلامی، تا رنج و سالیان زیادی را دراز است که شاید بدینترین وجهی بتوان آنرا در اندیشه‌های خیمینی جستجو کرد. در کتاب "کشف الاسرار" که خیمینی در سالهای پس از شهریور ۲۰ و در دوران "دیکتاسی نافعی" ۳۳-۳۴ نوشته است، اندیشه شراکت روحانیون در حکومت مطرح شده است. این شراکت چنانکه در کتاب مزبور منعکس است در آن دوره عبارت از نظارت روحانیون بر قانون گذاری و همچنین بر عملگردش بود. اجرا شده بوده است. خیمینی در این کتاب با سلطنت نظور کلی مخالف نیست و حتی مراحتاً میگوید که با تدبیر نظامی بر سلطنت ایران سلطنت کند.

اما او در عین حال دیکتاتوری رضاخانی و "فسادی" که در نتیجه این دیکتاتوری در جامعه ما گسترش یافته بود را به شدت محکوم میکند. او به سلطنت در جامعه را ضعیف است اما انتخاب سلطان را در رسالت روحانیون و حاکمان آموزش می‌دهد و این را شرط و ضامن جلوگیری از دیکتاتوری و وظن فروشی توسط سلاطین می‌داند. بنا بر این میتوان دید که در اینجا خیمینی ختم جامعه روحانیت ایران را که از دیکتاتوری رضاخانی به عمیان آمده بود با ختم توده‌های مردم از این دیکتاتوری پیوند میدهد و هم چنین به همین ترتیب به معنای پدیده‌های رندز مینه‌های وابستگی به استعمار که حکومت رضاخانی آن را در آستان میزد، پی بردا زد. اما در رابطه با این مخالفت با پدیده دو نکته مهم توجه کرد: یکی اینکه این نوع مخالفت با دیکتاتوری و وابستگی به طرحی رویناشی و شکل طرح آن مخالفت با ترقی و دموکراسی را در جامعه نیز برآمده دارد. و این نکته اول است. نکته دوم اینست که چنانکه ذکر شد پدیده حافظه کارانه است بطوریکه هیچگونه برخوردی با سلطنت بعنوان یک پدیده ارتجاعی نداشته بلکه آن را جنبه ضروری می‌کند. آنچه ضروری به رای روحانیت. بنا بر این مخالفت خیمینی در کتاب کشف الاسرار حداکثر در حدود قانون اساسی مشروطه و حتی عقب‌تر از آنست.

لنین زمانی گفت که کمونیسم کم می‌کند که طبقه کارگر بیاورد تا در پشت هر سخن و اندیشه‌ای منافع طبقات را تشخیص دهد. اینک سؤال ما این است که در پی این طرح و اندیشه‌ای که آقای خیمینی مطرح کرده است منافع طبقات معینی نیفتاده است. برای درک این مسئله با شرایط سالیهای رضاخانی و پس از آن را در نظر آوریم. خصوصیت مشخص کننده این دوره برقراری یک استبداد متمرکز سلطنتی و وابسته به بیگانگان بوده است. این استبداد بطور طبیعی به سوی دربارنرندتسمای نیروهای مترقی جامعه ما تبدیل شده بود و همه دستگیرا و خارج را می طلبیدند. طرح خیمینی در واقع نطفه نقطه نظرات خرد بورژوازی سنتی ایران است که از زبان روحانیت مورده اعتماداً مطرح میشود. این تشریح اجتماعی از یکسویا بورژوازی و دیکتاتوری مستبدانه حاکم در آن زمان تفادداشت و از سوی دیگر نمیتوانست و حتی نمیخواست راه حل مدرن دیکراتیک را در پی بگیرد. در ضمن باید از یکسویا با راه رضاخانی و امپریالیستی مخالف بود و از سوی دیگر از حرکت بسوی آینده دیکراتیک وحشت داشت.

در مبارزات سال‌های ۴۰ به بعد که به واژه ۱۵ خرداد ۴۳ و پیاده‌های آن انجامید نیز همین اندیشه حاکم بر حرکت روحانیت تحت رهبری خیمینی میباشد. در آن سالها جریسان ترقی‌های فدا انقلابی "انقلاب سفید" همراه با گسترش نفوذ امپریالیسم آمریکا در جامعه ما را در شد و حتی بقا را سر خرد بورژوازی سنتی ایران بستند. هر روز از نظرات اقتصادی و اجتماعی این قشر را در زیر منگنه بیشتری قرار میدهد. خیمینی بعنوان نماینده روحانیت مورده اعتماداً این تشریح مستندان می‌آید و می‌کوشد تا در مقابل این فشار رو به گسترش بر مردم مبارزه‌ای را برقرار کند.